

• کتاب «تفکر چیست» شامل یک دوره از سخنرانیهای دانشگاهی هایدگر است. او سخنرانیها را طی ترم های زمستانی و تابستانی سالهای ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ برای شاگردان خود در دانشگاه قریبورگ ایراد کرده است.

این مجموعه شامل آخرین درسهای هایدگر قبل از بازنشستگی رسمی او از کار دانشگاه است. لازم به یادآوری است که این گفتارها اولین سخنرانیهای است که اجازه داده شد هایدگر پس از سال ۱۹۳۳ که توسط نازیها به اردوگاه کار تبعید نشده بود، و نیز ممنوعیت از درس دادن او توسط نیروهای اشغالگر فرانسه، ایراد گردد.

پی بردن به این نکته که این دوره فترت در فعالیتهای تدریسی او تا چه حد برای وی گران تمام شده، کار مشکلی نیست. زیرا هایدگر قبل از هرچیز یک آموزگار است. این اتفاقی نیست که تقریباً تمام آثارش از «وجود و زمان» (۱۹۲۷) به بعد یا سخنرانی بودند و با بحثهای سمیناری. برای هایدگر بیان شفاهی کلمات و عبارات به مراتب مهمتر و شریفتر از کلمات مکتوب هستند، همانطور که برای افلاطون نیز چنین بود.

در این کتاب هایدگر از سقراط به عنوان یک «معلم» نام می برد نه یک مؤلف و معتقد است که سقراط «یک متفکر غربی محض» است. هایدگر به شهادت اشارات مکرری که در این کتاب درباب آموزگاری دارد، همواره آموزگاری را کاری عظیم و شریف می داند که ابداً ربطی به «استاد مشهور شدن» یا تخصص پیدا کردن در یک رشته ندارد. بلکه برعکس فن آموزگاری را به رابطه استاد و شاگرد نزد ارباب حرف در قرون وسطی تشبیه می کند که منظور از آن «گذاشتن واقع شدن آموزش است». چنین امری تنها وقتی واقع می شود که آموزگار خود «آموزش پذیرتر از شاگرد» باشد و بتواند به سهم خود وضع و نسبتی صحیح با موضوع آموزش برقرار کند. در این سخنرانیها کاملاً پیداست که هایدگر قبل از هرچیز متوجه شاگردانی است که در برابر او هستند، و در درجه دوم گروه بزرگتری که خوانندگان آثارش هستند، و این گروه خواه ناخواه مزیت ظرافت و زنده بودن گفتار شفاهی او را از دست می دهند.

هایدگر برای اینکه کمک کند تا شاگردانش تداوم سخنرانیهای او را که هر هفته یکبار انجام می شده، از دست ندهند، هر بار خلاصه ای از سخنرانی قبل را ذکر می کند که این خلاصه، در عین حال انتقالی است به یک

اشاره

آنچه خواهید خواند، خود مقدمه ایست که پروفسور گلن گری مترجم انگلیسی زبان کتاب «تفکر چیست؟» هایدگر، به رشته تحریر درآورده است. تفکر نابهنگام و خلاف عادت هایدگر خود تمهید و درآمدی است برای تفکر «پس فردا».

تمهیدی بر تفکر «پس فردا»

■ گلن گری

• محمدرضا جوزی

• مقدمه ای بر

«تفکر چیست»

هایدگر



موضوع جدیدتر.

آنچه را که هایدگر در آغاز هر سخنرانی می گوید، دقیقاً خلاصه مطالب جلسه قبل نیست، بلکه بیشتر تکرار نکات اساسی است. این تکرارها طبعاً در هر سخنرانی هفتگی او هست و چنانکه خود او نیز در مقدمه کتاب گفته است این گفتارها به منظور چاپ کردن ایراد نشده، خصوصاً اینکه برای شخصی مانند هایدگر که تأکید فراوانی به «نحوه» ادای مطالب دارد و نسبت به آنچه که هفته گذشته بیان کرده دقت می کند، تکرار کردن فکر بسیار مهم و اساسی است. انتقال و تعدی از یک موضوع به موضوع دیگر ماهیت غیررسمی این سخنرانیها را که شامل مسائل و جنبه های مختلف است، بیشتر قوام می بخشد زیرا قواعد نوشتن کمتر اجازه می دهد که مطالب و مسائل گوناگون با هم تکرار شوند و شخص نمی تواند به آسانی از یک موضوع به موضوع دیگر بپردازد. در حالاتی از این قبیل است که صفت آموزگاری هایدگر آشکار می شود.

این کتاب در جریان تکامل فکری هایدگر یک مرحله اساسی است. هایدگر در آخرین سال های دهه سی سالگی و آغاز چهل سالگی عمیقاً به افکار نیچه اشتغال داشته است. برای او بی بردن به این مساله که چگونه مطلقیت اراده نزد نیچه به منزله تمامیت متافیزیک غربی است، بسیار اساسی بود. کاملاً روشن است که وقتی هایدگر این سخنرانیها را ایراد می کرده، تفکر نیچه را در اندیشه خود مضمّن کرده بود، بدین معنی که «اول او را باز یافته و اخت کرده و سپس از او گذشته است».

سختی اول باز یافتن نیچه و سپس گذشتن از او، وی را برآن داشت که به شاگردانش توصیه کند که «فعال خواندن نیچه را به تعویق بیندازند و اول ده پانزده سالی ارسطو را مطالعه کنند».

ظاهراً در نیمه دوم این کتاب دیگر چیزی از نظریه نیچه در باب «اراده به سوی قدرت» و یا «بازگشت جاویدان همان» نمی بینیم اما در عوض برای فهم معنای تفکر به سرچشمه تفکر یونانی قبل از ارسطو راهنمایی می شویم. پیداست افکاری که هایدگر را در سالهای پراشوب ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰ آلمان به خود مشغول کرده بود، تدریجاً جای خود را به افکار دوران پنجاه و شصت سالگی داده است.

این مسائل به کرات در این کتاب مطرح شده و حتی

با رمز و اشاره از آن سخنی به میان آمده اما بسط و تفصیل پیدا نکرده اند. یکی از این مسائل که بسیار قابل توجه است مساله ماهیت زبان است، که تاکنون هم مورد توجه خاص هایدگر قرار دارد و بحث تفصیلی راجع به آن در کتاب *Unterwegs zur sprache* (۱۹۵۹) آمده است. مسلماً مدتها قبل از این کتاب، هایدگر به ماهیت اسرارآمیز زبان و ارتباط آن با تفکر در باب وجود مشغول بوده، اما در این سخنرانیها خواننده می تواند به تقریب هایدگر نسبت به معنی زبان که در ساخت آن آدمی می تواند به حقیقت ذات خود پی ببرد، آگاهی پیدا کند.

در این مساله هایدگر قبل از هر چیزی می کوشد تا نحوه ارتباط زبان و فکر و پاسخ زبان به خطاب تفکر را مورد رسیدگی قرار دهد و پس از آن سعی می کند تا ذات زبان را با ذوق حضور به آزمایش و بررسی بگیرد. بدین لحاظ باید گفت که «تفکر چیست» مرحله ای اساسی در طریق تفکر هایدگر است.

از جمله مسائل دیگری که هایدگر در این کتاب تدریجاً وارد بحث آن می شود عبارتست از ماهیت علم و صنعت جدید. بی تردید خواننده های آمریکائی از این عبارت هایدگر که می گوید «علم فکر نمی کند» یکه خواهند خورد. زیرا اصولاً از نظر خواننده های غربی لفظ «علم» شامل تاریخ، ادبیات، فلسفه و علوم طبیعی هم می شود و به همین لحاظ این عبارت برای آنان اهانت آمیز خواهد بود و گمان خواهند کرد که هایدگر متاخر یا «لاحق» ضد علم و صوفی مسلک است اما اگر با تفکر و تمایل به خواندن ادامه دهند خواهند فهمید که «علم به طریقی که متفکران می اندیشند، فکر نمی کند». بنابراین به یک معنی هایدگر می خواهد چنانکه باید و شاید خواننده خود را که گویی شاگرد اوست، تکان بدهد و متقلب کند و این کار یکی از شیوه های تربیتی هایدگر است هر چند که او از این عمل مقاصد مهمتری دارد.

کسانی که با رسالات متاخر هایدگر در باب علم و تکنولوژی آشنایی دارند، از قبول این عقیده که او «ضد علم» است و یا راجع به تحولات کنونی بدبین است، پرهیز خواهند کرد. البته از ظاهر اقوال او چیزهایی استنباط می شود ولی در آثار این مرد، مطالب غیر از آنست که در یادی امر به نظر می رسد.

اگر او می گوید که «اندیشناک تر از هر چیز در عصر اندیشناک ما» اینست که «ما هنوز فکر نمی کنیم» از آن

■ چنانکه از

فهوای مطالب

«تفکر چیست»

برمی آید، هایدگر

راجع به زمانه ای

که ما در آن

زندگی می کنیم،

نه خوشبین است

و نه بدبین بلکه

موضوع اینست

که ماهیت عصر

تکنولوژیک ما

بیش از هر عصر

دیگری در خور

تفکر است. زیرا

انسان عصر جدید

در صدد است که

استیلا و غلبه

خود را بر سراسر

زمین گسترش

دهد و قابلیت و

استعدادهای او

برای اقدام

به خیر و شر

به طور وسیعی

افزایش یافته

است.

تا زمانه
بمآلته ز اینه
تعمیر هفتا
هفته دنیا ره
زدا هفتاد خد و چال
زاده که هفت
هفتد ره پختن
تسا زینده هفت
محل زینده هفت

■ قوام تفکر از
یک سو به آن
چیزی است که
شایسته تفکر
است و از سوی
دیگر به آن کسی
که فکر می کند.
فکر کردن مستلزم
استقبال ما از
وجود وهم
استقبال وجود از
ماست.

جهت است که از صدر تاریخ یونان همواره وضع چنین بوده است.

چنانکه از فحوای مطالب «تفکر چیست» برمی آید، هایدگر راجع به زمانه ای که ما در آن زندگی می کنیم، نه خوشبین است و نه بدبین. بلکه موضوع اینست که ماهیت عصر تکنولوژیک ما پیش از هر عصر دیگری در خور تفکر است. زیرا انسان عصر جدید درصدد است که استیلا و غلبه خود را بر سراسر زمین گسترش دهد و قابلیت و استعدادهای او برای اقدام به خیر و شر به طور وسیعی افزایش یافته است.

علمی که نظم و تفصیل پیدا کرده اند، مانند علوم انسانی و طبیعی، در مرتبه پائین تری از تفکر به آن معنی که هایدگر می گوید، قرار ندارند. علاوه براین، این علوم بیش از پیش در تقوّم و تعین بخشیدن به واقعیتها در عصر حاضر دخالت دارند. این علوم از یک منشاء صحیح و حقیقی در گذشته، غرب نشأت گرفته اند. زیرا تخنه (Techne) برای یونانیان نوعی از شناسایی و از آنجا نحوه ای از انکشاف حقیقت و وجود بوده است.

تسلط و غلبه تکنیک در زمان ما مستلزم شوع دیگری از پاسخ، یعنی تفکر است که از اصل و ریشه دیگری غیر از تخنه قوام می گیرد، اما همچنان یونانی است.

به هر حال هایدگر در این کتاب تنها متوجه ماهیت علم نیست بلکه بیشتر در میاللات ماهیت تفکر است که به عقیده او خوی فساله بستگی است. چیست آنچه که هایدگر آن را تفکر می نامد؟ قبل از هر چیز لازم است بگوئیم که او چه چیزهایی را تفکر نمی نامد.

در وهله اول باید گفت که تفکر از سطح تصورات و تصدیقات نیست، دوم اینکه تفکر حصول صورت اشیاء و امور در ذهن نیست. این اوصاف سلبی تفکر را هایدگر به تفصیل در رساله «گفتگو در باب تفکر» مورد بحث قرار داده است. سوم اینکه تفکر استدلال و برهان نیست که در آن صغری و کبری را طوری ترتیب دهیم که به یک نتیجه ضروری منتهی شود. و بالاخره اینکه تفکر یک امر مفهومی یا ترتیبی یک هیات تالیفی از مفاهیم، به صورتی که مورد علاقه دیدارانکاران آلمان بوده، نیست مانند هگل که معتقد بود مفهوم یا Begriff تفکر تمام عیار است. اما باید گفت که با تمام اینها هایدگر منکر این اقسام تفکر نیست. اصولاً به سختی می توان گفت که هایدگر یک فیلسوف به معنی متداول لفظ است. تصورات و تصدیقات و استدلال و ادراکات مفهومی هر یک جای خود را دارند و از بسیاری جهات

بیشتر از تفکر به آن معنی که هایدگر می گوید، مفید و لازم هستند. این شیوه های تفکر که برای مردم عادت شده اند، به طوری که هایدگر در این کتاب می گوید، بسیار سرسخت هستند، زیرا هر کدام حقیقت خاص خود را دارند».

همواره در کار پیش بردن راه تازه ای برای شناخت ماهیت اشیاء و امور، اشکالات و نزاعهای فراوانی وجود دارد و این از آنجاست که عادتها و تقلیدها سد راه تفکر هستند. این امر در مورد فراگیری زبان خارجی هم صادق است زیرا در این کار مهمترین اشکال فراموش کردن زبان مادری است.

اساساً هایدگر این دعوی را ندارد که تفکر مانند علم می تواند مفید دانش و اطلاع باشد و یا عقل جزوی عملی ما را تقویت کند و یا اینکه معماهای عالم را حل کرده و کمک کند تا بسی واسطه در عمل از آن بهره برداری کنیم. تفکر به آن معنی که هایدگر مراد می کند هیچ ربطی به تدبیر و صلاح اندیشی ندارد و تاثیر و تصرفی را که از علم انتظار داریم از آن نمی توان توقع داشت و از این لحاظ مرتبه ای سواي مرتبه علم دارد. اما از طرف دیگر تفکر به معنی خاص هایدگر اهمیت و مقام خاص خود را دارد.

هایدگر در آثار خود کوشش می کند تا این معنی را توضیح دهد که تفکر به معنی حقیقی لفظ، شان و مقام مستقلی دارد و در آن واحد هم شاعرانه است و هم حکیمانه. هایدگر مانند بسیاری دیگر از متفکران امروز اروپا، بر معنی جدیدی از فلسفه به عنوان نحوه خاصی از پرسش و تحقیق که بالذات مستقل از دیگر انحاء تحقیق است، اصرار دارد.

از نظر هایدگر تفکر پاسخی است که ما به سهم خود به ندایی که از ذات اشیاء و وجود به ما می شود، می دهیم. توانایی فکر کردن چیزی نیست که کاملاً به اراده و میل ما باشد. اما از طرف دیگر فکر کردن تا حد زیادی منوط به این است که ما تا چه حد آمادگی شنیدن این ندا را داریم و تا چه حد می توانیم به نحوی شایسته به این ندا پاسخ بگوئیم.

قوام تفکر از یک سو به آن چیزی است که شایسته تفکر است و از سوی دیگر به آن کسی که فکر می کند. فکر کردن مستلزم استقبال ما از وجود و هم استقبال وجود از ماست.

گاه حوالت تاریخ و نحوه انحصار انسان در یک عصر خاص، حجابی می شود میان انسان و وجود که دیگر آدمی قادر به شنیدن خطاب وجود نیست.

تفکر، ارتباطی به عمل کردن به معنی راه و رسم زندگی و انجام معاملات ندارد. بله تفکر، تذکر نسبت به این معنی است که انسان چیست و به کجا تعلق دارد. در تفکر انسان می‌بایست از تفرقه به جمع بازآید و به مدد قلب و ذهن خود کشف کند که جهت اشتراک موجودات و حقیقت ذرات متکثری که در این عالم هستند، چیست. آموختن اینکه چگونه فکر کنیم ما را در این کشف یاری خواهد کرد.

قول هایدگر در باب حقیقت به معنی «انکشاف آنچه که مستور است»، در برابر این قول که حقیقت مطابقت با صدق است، مهمترین بذری است که او کاشته و به اعتقاد او جستجوی این حقیقت، تکلیف آینده تفکر است. حقیقت ذات انسان و دیگر موجودات، هم آشکار است و هم نهان. این ظهور و خفا به توالی و تعاقب نیستند، بلکه مضاحب و ملازم یکدیگرند. تنها آن تفکری که در آن درد پرسش است و بدون شتاب و عجله و از سر نظم و ترتیب خود را آماده کرده است، می‌تواند به ظهور و خفای این حقیقت واقف گردد.

به اعتقاد من، نظریات اساسی هایدگر در باب ماهیت تفکر، تنها در آخرین سخنرانی این کتاب که به موازات آخرین فصل کتاب «درآمدی به مابعدالطبیعه» است، مطرح شده، در این فصل هایدگر کوشش می‌کند که عبارت معروف پارمنیدس در باب ارتباط زبان و تفکر با وجود، را ترجمه و توضیح کند. در این مورد هایدگر معتقد است که تفکر بینش و بیان انضمامی از نحوه وجود عالم است. به نظر او انسان جزء مقمم و مکمل این عالم است و می‌تواند با طرح پرسش از نحوه وجود آن، عالم را بشناسد، اعم از اینکه این پرسشها عمیق باشند یا سطحی و یا اینکه آدمی مجبور باشد که «تمام عمر» برای کشف حقیقت در انتظار بماند.

تفکر به این اعتبار خود نحوی از عمل است، اما هیچ شباهتی به اعمال دیگر ندارد. در مقام تفکر هرکس به نوعی به خطاب وجود پاسخ می‌گوید. تفکر معرف ماهیت آدمی است و هرچه تفکر کمتر، آدمیت کمتر. اما به هر حال از آنجا که انسان «کون فی العالم» (Being-in-the-world) دارد، تفکر در سرشت و فطرت او نهاده شده. بنابراین تفکر همانقدر که کشف ماهیت انسان است، کشف ماهیت وجود نیز هست. لذا می‌توان گفت هر نظریه‌ای در باب وجود، نظریه‌ای است در باب ماهیت انسان زیرا معیت انسان با وجود، تا بدان حد است که پرسش از یکی مستلزم پرسش از دیگری است. این کتاب با یک پرسش اساسی آغاز می‌شود و

اغلب مباحث آن ادامه این پرسش است. برای این پرسش هیچ جوابی به صورت تعریفی ارائه نشده است و هایدگر نیز خود می‌آموزد که هیچ جوابی هم نمی‌توان داد.

چنانکه در آغاز کتاب هایدگر گفته است «ما تنها هنگامی معنی تفکر را خواهیم فهمید که خود بکوشیم که فکر کنیم» لذا تعریف تفکر برای شخصی دیگر همانقدر مایوس‌کننده است که تعریف رنگ برای نابینا. تفکر پرسش است. پرسش از خویشتن خویش و از تمامی اعتقادات ارثی و اکتسابی که مدتهای مدید ملازم ما بوده‌اند. هرکس می‌باید خود به تنهایی بیاموزد که چگونه این پرسش را به عمل آورد. هایدگر در این سخنرانیها به عنوان یک آموزگار شاگردان خود را برای انجام این آزمایش راهنمایی و تشویق می‌کند. قدر مسلم این است که نتیجه چنین پرسشی منفی یا بدبینانه نیست. در این کتاب با تمام تفاسیل و گریزهایی که

در تفکر انسان می‌بایست از تفرقه به جمع بازآید و به مدد قلب و ذهن خود کشف کند که جهت اشتراک موجودات و حقیقت ذرات متکثری که در این عالم هستند چیست. آموختن اینکه چگونه فکر کنیم ما را در این کشف یاری خواهد کرد.

هایدگر به مسائل دیگر می‌زند، خواننده می‌تواند بیاموزد که چگونه و به درستی پرسش کند.

توضیح ارتباط عمیقی که میان تفکر و پرسش است، مبنای تمام کوششهای هایدگر برای آموختن تفکر است. پرسش از چیزی یا امری برای او صرفاً یک روش و دستور به صورتی که برای دکارت یا هوسرل بوده، نیست. اصولاً باید گفت که در تفکر هایدگر، پرسش کردن به معنی روش به هم بافتن و سرهم کردن مفاهیم نیست، بلکه همچون طریق و مسیری است که هرکس می‌باید خود آن را بگشاید، بی آنکه مقصد

باشد، آفاق جدیدی در تاریخ تفکر گشوده است. او همواره در تلاش فراتر رفتن از نخله‌ها و مفاهیم است. زیستن در مرتبه «مابعد» (Meta) که در این کتاب به طرح آن می‌پردازد، ساده‌تر و لذا پایدارترین معنای تفکر یونانی است.

به اعتقاد هایدگر برداشت ما بعدالطبیعی که از یونانیان به قرون وسطای مسیحی و سپس به دوره جدید به ارث رسیده، هرچند در گذشته سود و ثمری داشته، اما اکنون به بن‌بست رسیده است. تنها راه گذشتن از این بن‌بست، رجوع به اصل و جستجوی سرآغازی تازه است. کوششی که هایدگر برای گذشتن از یونانیت می‌کند، این است که بتواند با جدیت و استقامت هرچه بیشتر، به طور غیرمفهومی و غیرنحلی درباب وجود بیاندیشد. به این طریق او امید آن دارد که از خود بنیادی (Subjectivity) که حجاب میان انسان، با وجود است، گذشت پیدا کند.

او مدافع تفکری است که انسان در آن واحد هم نیوشای خطاب ذات موجودات باشد، و هم به جد و جهد در پاسخ به آن بکوشد. تنها هنگامی که در دریائی که خود موضوع تفکر است غوطه خوریم خواهیم توانست که حجاب از ماهیت موجودات برداریم و از خود بنیادی گذشت حاصل کنیم. چنین کاری به اعتقاد هایدگر، در عصری که مدار آن بر اصالت بشر (Hummanism) است، بسیار مشکل است.

ما در چنان زمانه‌ای به سر می‌بریم که «می‌پنداریم اگر مسائل فیزیکی نظری جدید را نفهمیم امری طبیعی است. لکن آموختن تفکر به مراتب مشکلتر و سخت‌تر است اما نه به این جهت که کار پیچیده و صعوبی است، بلکه از آن رو که کاری است بسیار ساده». به هرحال اگر در کوشش برای تفکر ثابت قدم باشیم، حصول به آن غیرممکن نخواهد بود. هایدگر معتقد است که انسان فطرتاً مدعی تفکر است و وجود نیز نیازمند آن است که حقیقتاً به تفکر برآید.

ترجمه آثار هایدگر مستلزم جرأت و شاید بهتر است بگوئیم جسارت است، دلیل آن نیز از کیفیت مطالب این کتاب پیداست. به نظر هایدگر هر ترجمه‌ای لزوماً تفسیر به رای است و از طرف دیگر هر تفکر اصیلی در کنه و ماهیت خود مبهم است.

هایدگر همواره به شاگردان خود می‌گوید «تعدد و تکرار معانی حوزه مناسبی برای فکر است که در آن جستجو کند و اندیشه‌ای دقیق و باریک از کار برآید» و باز می‌گوید که «جستجو در زبان مانند حرکت کردن در آبهای زیرین اقیانوس است...»

معلومی را از پیش در نظر گرفته باشد. می‌توان پرسش کردن را به کار اسکی بازی تشبیه کرد که اولین مسیر و ردپا را از خود به روی برفهای ناپیموده باقی می‌گذارد و یا همچون آدمی که در یک جنگ انبوه و تنگ راه می‌گشاید و پیش می‌رود.

نسبت میان پرسش و تفکر همچون نسبت میان وسیله و هدف نیست، بلکه هرکدام به تنهایی مطلوب و موجه فکر کردن، یعنی «در راه بودن» و این معنا برای هایدگر حائز اهمیت فراوان است.

پرسش اساسی هایدگر یعنی سؤال از نسبت میان انسان و دیگر موجودات، با نفس وجود، همواره به قوت خود باقی است اما انحاء پرسش تغییر می‌کند. زیرا او خود را گاه به راه و گاه به بن‌بست می‌کشاند. استقامت او در حفظ پرسشی که برای فکر کردن برگزیده و انعطافی که برای تقرب به مورد سؤال خود نشان می‌دهد، حتی مخالفانش را به تحسین و اعجاب واداشته است.

از آنجا که در نظر هایدگر تفکر و پرسش ملازمت تام با یکدیگر دارند، برای محققان و مورخان تاریخ فلسفه بسیار مشکل است که فکر او را طبقه بندی کرده و در قلمرو یک فراداش فلسفی خاص «قالب» بزنند. در آلمان گاهی او را ادامه دهنده راه هگل و نیچه و حتی گاهی پیرو جدید پارمیندس و هراکلیوس می‌دانند. علی‌رغم عشق عمیق او به یونان و انسی که با تفکر فلسفی غرب دارد، اشتباه است اگر او را به یکی از نخله‌های گذشته منتسب کنیم. به نظر من او هیچ وابستگی اساسی با هیچ یک از اسلاف خود ندارد، حتی با تفکرات سابق خود.

غالباً عادت بر این بود که تفکر هایدگر را با فراداش فلسفی غرب تفسیر کنند، اما او خود از نتایج نادرستی که دیگران از افکارش استنباط کرده‌اند، ناراضی بود و حتی گاهی از آنچه که در گذشته نیز نوشته راضی نیست. شاگردان نزدیک او به خوبی می‌دانند که هایدگر تا چه حد پس از کتاب «وجود و زمان» جلوتر رفته‌اند در این مساله که آیا پس از آثار اولیه اش کشتی برای او حاصل شده یا نه اختلاف دارند.

این روزها هایدگر در سن هفتاد و نه سالگی هر روز صبح کار خود را از نو شروع می‌کند، بی آنکه متکی به سیستم‌های فکری گذشته باشد و هنوز هم از کارهای خود چندان راضی نیست. نسلهای آینده خواهند فهمید که هایدگر تا چه حد در باروری تاریخ تفکر اثر داشته و بی آنکه نشانی از نخله‌سازی و مفهوم پردازی در میان

■ تفکر معرف
ماهیت آدمی است
و هرچه تفکر
کمتر، آدمیت کمتر
■ تفکر پرسش
است؛ پرسش از
خویشتن خویش
و از تمامی
اعتقادات ارثی و
اکتسابی که
مدتهای مدید
ملازم ما بوده‌اند.